

فصلنامه بهار - شماره ۱۸ - خرداد ماه ۱۴۰۱

لایحه‌ها

آنچه در این شماره میخوانیم:

زندگی واقعی یا جعلی؟

ادامه تحصیل در دانشگاه فرهنگیان

ما چه هستیم؟

دانشگاه از نمای ۹۰ و هفتی ها!



فصلنامہ بہار - شماره ۱۸ - خرداد ماہ ۱۴۰۱

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویہ پردیس  
شہید رجایی قزوین

مدیر مسئول: جواد رضایی

سرمدیر: محمد قلی بیگی

دبیر اجرایی: بہنام مولایی

روابط عمومی: رضا امینی

گرافیست و صفحہ آرا: محمد جلیلوند

ہیئت تحریر (براساس حروف الفبا):

امیر حسین مرتضائی - امیر کشاورز - بہنام مولایی - جواد یارکہ سلخوری - رضا  
یوسفی رامندی - زینب علیخانہ - فاطمہ قربانہ - محمد مہدی نورالہے - مرتضیٰ  
گونجہ - محمد حبیبی

راہ های ارتباطی نشریہ :



nashrie\_enekas\_cfu



nashrie\_enekas\_cfu

۵ سخن سردبیر

۶ زندگی واقعی یا جعلی؟

۶ ضمن خدمت یا ائتلاف وقت؟

۸ دانشگاه از نمای ۹۰ و هفتی ها

۹ دام [تله خرس] این بار برای گربه (سیاسی)

۹ ایستگاه فیلم و سریال

۱۰ ایستگاه طنز دانشجویی

۱۱ ما چه هستیم؟

۱۳ ادامه تحصیل در دانشگاه فرهنگیان

۱۴ خاطرات ارسالی دانشجویان ۹۰ و هفتی !

۱۷ عشق از نمایی دیگر

۱۸ نقاب خنده



کلمه‌ی معلّم دو کاربرد دارد، نه یک کاربرد: کاربرد اوّل این است که معلّم را به معنای آموزنده، آموزشگر، تعلیم‌دهنده در نظر بگیریم؛ خب این ارزش بسیار بزرگی است، ارزش والایی است. خدای متعال جزو معلّمین است: **وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ؛ (۱) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ (۲)** اینها را خدا به خودش نسبت میدهد؛ این خیلی ارزش والایی است. یا در مورد پیغمبران، یا پیغمبر اکرم مثلاً [میفرماید]: **وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ؛ (۳)** معلّم به این معنا؛ یا همه‌ی حکما و علما و فقها و دانشمندان بزرگ و شخصیت‌های برجسته و همین شهید مطهری عزیز و مانند اینها به این معنا معلّمند و این ارزش بسیار بزرگی است؛ یعنی کسی که چیزی را به مخاطبی تعلیم میدهد. این یک کاربرد. یک کاربرد دیگر از معلّم یعنی معلّم آموزش و پرورش که این یک کاربرد دیگری است.



به نام آنکه جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت

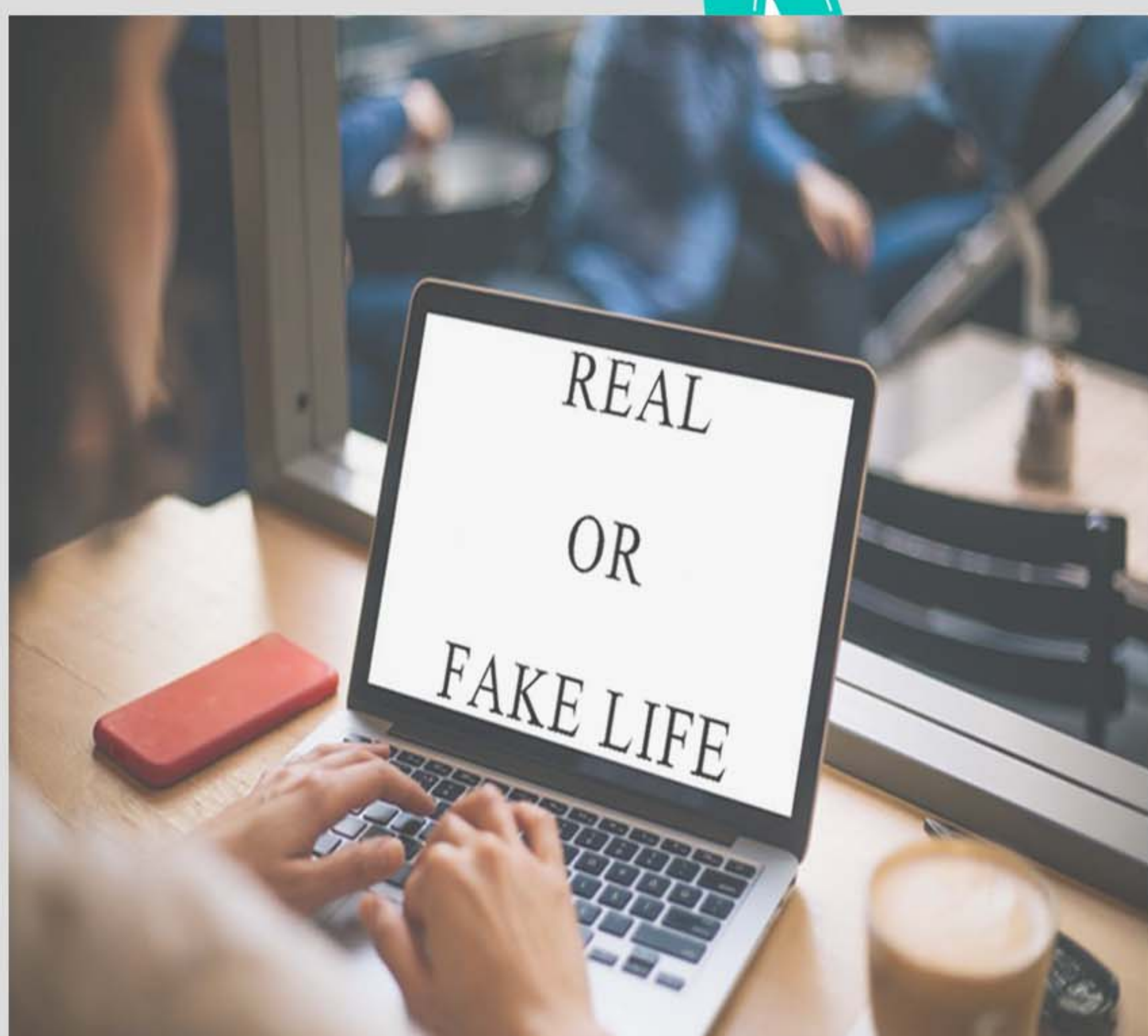
رسالت هر نشریه ای آن است که بر مبنای ماهیت خود به مهمترین، مسائل و مشکلات جامعه پردازد با این هدف که کسانی که باید این مطالب را بدانند! بخوانند...! نشریه انعکاس نیز همگام با ماهیت خود در حله اول به مباحث و مشکلات دانشگاه فرهنگیان و آموزش و پرورش می پردازد.

نشریه انعکاس در این نسخه با رویکردی کمی متباین از نسخه های قبلی به نگاه ارزشمند شما بزرگواران رسید. در این نسخه با حضوری، شدن دانشگاه فرهنگیان، محوریت خاصی در نظر گرفته شده و آن مسائل و مشکلات دانشگاه فرهنگیان و مسائل مربوط به دانشجو معلمان است و علت پرداختن به این مباحث در حله اول دغدغه مندی دانشجو معلمان و دوم اهمیت و حساسیت بالای دانشگاه فرهنگیان به عنوان مرکز ثقل دستگاه تعلیم و تربیت کشور است. امید است بحول قوه الهی رسالت نشریه را آنگونه که در شان دانشگاه فرهنگیان و دانشجویان این دانشگاه است به سرانجام رسانیم.

همچنین، در پایان از خانواده انعکاس، جهت تقبل همکاری و دغدغه مندی و تکاپو در این عرصه؛ نهایت سپاسگزاری را دارم و از خداوند متعال برای همه آنان توفیقات روز افزون در عرصه علم و دانش خواستارم...

دوستدار شما... محمد قلی بیگی

سردبیر نشریه انعکاس



در استوری ها و دنیای واقعی وجود دارد؟ آیا میزان ارزش اجتماعی افراد جامعه، به میزان کیفیت و کمیت استوری هایشان وابسته است؟



به نام خدا صبح برمی خیزد، اینستاگرام را باز میکند؛ استوری های دوستانش را میبیند که مثلا تفریحی کرده اند، سفری رفته اند، کتابی خوانده اند و... پیش خود مقایسه ای می کند و میگوید: چرا من به فلان تفریح دسترسی ندارم؟ چرا من نتوانستم سفر بروم؟ چرا فلان کتاب را نخواندم و الی آخر... با دوستانش به مسافرت رفته اند. خیلی خوش گذشته و کلی عکس هم گرفته اند. شب که از کارها فارغ شده است، عکس ها را مرور میکند. از یک عکس خیلی خوشش می آید؛ چون هم خودش خیلی خوش استایل و جذاب افتاده و هم اینکه مشهود است به کجا سفر کرده. فوری تصمیم میگیرد که این عکس را استوری کند... کتابی را در دست مطالعه دارد. بسیار از خواندن آن لذت میبرد و بسیار می آموزد. ناگاه به نکته ای بسیار جذاب میرسد و پیش خود می گوید: حتما باید این را استوری کنم تا همه ی آشنایانم این نکته را بدانند... خبری یا فیللی یا موضوع جدیدی را در فضای مجازی مشاهده کرده است و به شدت احساسات و هیجانش به وجد آمده. تردیدی نیست که آن را استوری میکند... چه میزان تفاوت بین دنیای منعکس شده



در این متن به بررسی نگرش هایی در مورد ضمن خدمت فرهنگیان می پردازیم، باشد که این متن ذره ای در پیشرفت این کشور گام برداشته باشد و همچنین مقبول چشمان نکته سنج شما قرار بگیرد. دوست دار شما امیر کشاورز نجفی.

آموزش ضمن خدمت فرهنگیان امری اساسی، مهم و حیاتی بوده است. زیرا توانمند سازی علمی فرهنگیان، فهم و دانش مدرن و به کارگیری آن در محیط مدرسه برای تغییر و تحولات ریشه ای و بنیادین در جامعه ضروری است. آموزش و پرورش در ایران به اهمیت این توانمندیهای فرهنگیان پی برده است

و در این راستا دوره‌های خدمتی و سالانه در مدارس برای معلمان برگزار می‌شود. ولی آنچه اکنون مشاهده می‌شود، این است که برگزاری دوره ضمن خدمت تا کنون نه تنها منجر به رسیدن اهداف پیش‌بینی شده نشده بلکه معایبی با خود به همراه آورده . آموزش ضمن خدمت یکی از مؤثرترین ابزارهای مدیران برای مقابله با تغییرات محیطی بوده و ضامن ارائه مناسب خدمات، به‌خصوص در سازمان‌های خدماتی و دولتی است. بنابراین اگر منظم، هدفمند و در راستای نیازهای واقعی کارکنان تدوین و اجرا شود، نه تنها عملکرد کارکنان و سازمان را بالا می‌برد، بلکه بهبود مهارت‌های مدیران و افزایش رضایت مندی. کارکنان و ارباب رجوع را نیز در پی خواهد داشت

بنابراین اگر می‌خواهیم این دوره‌ها به اهداف تعیین شده برسد باید دارای ویژگی‌های زیر باشد: نیازسنجی دقیق آموزشی تعیین اهداف کمی و کیفی برای دوره‌های آموزشی اجرای صحیح دوره‌های آموزشی ارزیابی به روز و اصلاح در صورت نیاز همانگونه که اکثر ارزیابی‌ها از فرهنگیان کشور بیان می‌کنند که دوره‌های ضمن خدمت کنونی فاقد ویژگی‌های بالا است، از سوی دیگر معایب غیر قابل چشم‌پوشی این دوره‌هاست؛ به طور مثال شرکت کردن در دوره‌های ضمن خدمت اختیاریست اما معلم برای ارتقای شغلی و دریافت حقوق بیشتر باید در آن‌ها شرکت کند که همین مسأله باعث به وجود آمدن مسأله تقلب بین فرهنگیان کشور شده . مسأله اصلی اینجاست که هدف اکثر فرهنگیان از شرکت در این دوره به دست آوردن توانمندی نیست بلکه به دست آوردن امتیاز بیشتر است . این مسأله نشان از وجود مشکل در نظام طبقه‌بندی معلمان است به نحوی که به جای اینکه معلمان بر اساس عملکرد در کلاس یعنی میزان تاثیر (آموزشی-تربیتی) بر دانش

آموزان سنجیده شوند ، بر اساس معیارهای امتیازی که شامل سابقه خدمت ، دوره‌های ضمن خدمت و سایر معیارهایی از این قبیل که یا تاثیر کمی بر کیفیت آموزشی دارند یا اصلا تاثیری ندارند سنجیده می‌شوند . امیدواریم که دغدغه‌مندان سیستم آموزشی کشور راه حلی برای این مشکل پیدا کنند. نظر شما چیست؟ نظر خودتان را از راه ارتباطی نشریه برای ما ارسال کنید.

راستش رابخواهید از نگاشتن این متن هیچ قصد و غرض خاصی ندارم! تنها دلم میخواهد تجربیات ۳ سال واندی ماه تحصیلم در دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهیده بنت الهدی صدر استان قزوین را به قلم بکشم! نمیدانم از کجا بگویم یا قرار است که چه بگویم!

نمیدانم قرار است مطالب خنده دار باشند و لبخند واقعی بر لب مخاطب بنشانند یا نه از سر تصنع باشند و غیر واقعی، همچون لبخند ژکوند مونالیزا در اثر معروف لئو (لئوناردو داونچی)!

نمیدانم قرار است اینجا محلی برای غر زدن هایی باشد که در دوران تحصیل برای به دست آوردن و رسیدگی به آن معضلات دست و پا زدیم یا قرار است تعریف و تمجید باشد از عزیزان ارزشی و بامسئولیت دانشگاه ((:))

به هر حال لب به سخن می‌گشایم تا بیان تجربه کنم! اینبار اما تجربه هایم در چارچوب و قالب مستقل شدن و سفرنامه هایم نیست و رنگ و بوی تحصیل به خود گرفته است ((:))

بگذارید از درس های بظاهر مفیدی که تنها حالت تئوریک داشتند و هیچ بار علمی و محتوایی را جز کُتب شانصد صفحه ایی بی مایه برای شب امتحان یا جزوات کپی پیست شده ی برخی اساتید از این سایت و آن سایت یا این مقاله ی کپی شده ی این دکتر و آن دکتر شروع کنم!

کُتب تئوریک آرمانگرا و ایده آلیسم از نظریات زیگموند فروید و اسکینر و واتسون یا دسته بندی های بروئر و هوش های چند گانه ی گاردنر! که خیلی از آنها صرفا در حد آزمایش و محیط آزمایشگاهی بود و منقضی شده بود و تنها حاصل باقی مانده ی آن پس از یک قرن به ما دانشجو معلمانی که سر کلاس های واقعی مان با دانش

آموزانی با مشکلات و اختلالات واقعی مواجه هستیم رسیده بود!

دانش آموزانی با مشکلات جدی فردی، روحی، روانی و متأسفانه مراجعات بسیاری از اختلافات خانوادگی!

سرتان را درد نمی آورم! چون یقین دارم با ف گفتنم شما خویش انقدر این مسئله برایتان ملموس هست که خود راهی فرحزاد شوید ((:))

البته در پراتنز لازم هست تقدیر و تشکر داشته باشم از اساتید خوبی که تجارب ارزشمندشان را در کلاس ها عنوان میکردند و از کتب مفید فایده بهره می‌جستند و از دانشجوی بی نوا خواستار نگاشتن گزارش های کارورزی چند صد صفحه ای کپی شده از گوگل را مطالبه نمی‌کردند! در حالی که به خویش غره شوند و بگویند مشکل شماست که مجازیست! خودتان باید در همین مجازی مشکلات بچه ها را تشخیص بدهید و هوشمند باشید!

و هیچ رقمه قانع نشوند که برخی از مشکلات پشت این قاب دنیای شاد و آمثالهم قابل حل نیست!

از بحث بی محتوا بودن خیلی از کتب پاس شده ی ۱۵۰ واحدی که در خیلی از دانشگاه ها در رشته های علوم پایه و فنی مهندسی این تعداد واحد را پاس میکنند که بگذریم میرسیم به بحث امکانات گل و بلبل دانشگاه! ((:))

از ظرف غذا و قاشق چنگال بردن به سلف برای صرف ناهار یا مجبور بودن برای خم شدن برای نوشیدن آب از ابسردکنی که مشاهده شده بود گربه ها از آن آب مینوشند! و ما از اب آبسردکنی نوش جان میکردیم که گربه های خپل دانشگاه زحمت ضد عفونی کردنش را قبل از ماکشیده بودند! ((:))

یا بگویم از محیط سرسبز و ژرف و زیبای حیاط دانشگاه! با آن آبنمای معروفش که بجای آب همیشه مملو از خاک بود!

از همه ی این ها که بگذریم میرسیم به دیوار های حلبی بین دو پردیس که نظر

نظر هر میهمانی را به خود جلب میکند و بزرگترین بی احترامی به مقام دانشجو و یک فرهنگی است!

مبادیوار مشکلی نداریم اما حداقل دیواری باجنس بهتر نه دیوار حلبی ایرانی!

از محیط خوابگاه هم که نگویم! گویا وارد فاز جدیدی از مکان در دانشگاه میشدیم! اتاق های کوچک با تخت های دوطبقه با ظرفیت فراتر از حد!

کیپ تا کیپ بودن دانشجویان در جوار هم ان هم تا خرخره!

از بحث های شیرین مالی دانشگاه که بگذریم و حرف زیادی دارد و درمقال نمی‌گنجد! میرسیم به غذای استاندارد سلف!

یادم هست در اولین سال دانشجوییمان ناهار سلف قرار بود خاص باشد و در وجه ی یک مانجو! آن هم دانشجوی معلمی!

که ناگاه مواجه شدیم با جوجه ی دوسانتی در ظرفی مملو از برنج هایی با طعم خاک!/: خلاصه؛

الحمدلله در مدتی که با وضعیت کرونا مواجه شدیم تغییرات بسیاری در موارد عنوان شده ایجاد شد البته بجز وضعیت کتب و نظریات آرمان گرایانه بودنشان ((:))

ولی این ها تنها بخش کوچکی (شاید به میزان یک اپسیلون) از دردهای آشنای یک دانشجو معلم ۹۷ ای بود که تمامش را به شخصه تجربه کرده و با آن همزادپنداری میکند و حال هم رخت بر بسته و در حال عظمت برای رقم زدن بخش جدیدی برای خویش و دانش آموزانش هست!



۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ با ورود نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان "جنگ ویتنام شوروی" آغاز شد و ۹ سال به درازا کشید؛ جنگی که بیش از یک میلیون کشته و نزدیک به پنج میلیون مهاجر افغانستانی و فقر و گرسنگی شدید برای کشور افغانستان داشت.

شوروی برای حمایت از دولت کمونیستی افغانستان و حفظ نفوذ خود در منطقه به صورت گسترده وارد افغانستان شد اما جایی آن طرف دنیا از قبل برای این قدرت بزرگ در شرق دامی پهن شده بود؛ دامی که مشهور به "تله خرس" و یکی از عوامل تضعیف شوروی شد. این جنگ قدرت ها بود قربانی آن ضعفا بودند امریکا و کشورهای غربی و عربستان و برخی کشورهای منطقه با حمایت از نیروهای تندرو و گروه های مخالف دولت افغانستان جنگی را شعله ور کردند که آتش آن خانه، جان و مال مردم افغانستان را سوزاند. اما این با در آغاز قرن ۱۵ دوباره بذرتفرقه و باروت جنگ به وسیله تندروی های مذهبی بین دو ملت بزرگ ایران و افغانستان ریخته شده است؛ تفرقه ای که جز غرب برای کسی سود ندارد و آتش آن فقط مردم را می سوزاند و ملت ها رو مشغول می کند. اما ما باید هشیاری خود را حفظ کنیم و تمرکز را بر تبیین مسائل اخیر بگذاریم چرا که اگر روشنگری شود مردم دیگر فریب رهبران متعصب و غرب را نخواهند خورد و دیگر بازار بغض و نفاق غرب مشتری نخواهد داشت.

## ایستگاه فیلم و سریال

### بهنام مولایی

سرآغاز انگلیسی: Inception؛ در ایران با نام تلقین نیز شناخته می شود) یک فیلم اکشن علمی تخیلی به نویسندگی و کارگردانی کریستوفر نولان است که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد. نولان تهیه کنندگی این فیلم را با همسرش، اما توماس، نیز بر عهده داشته است. در این فیلم لئوناردو دی کاپریو نقش یک دزد حرفه ای را ایفا می کند که با نفوذ به ضمیر ناخودآگاه افراد، افکار آن ها را می دزدد. او، که در ایالات متحده تحت پیگرد قانونی است، با پیشنهاد پاک شدن سابقه اش در ازای یک کار که غیرممکن به نظر می رسد، روبه رو می شود: تلقین یک ایده به ضمیر ناخودآگاه یک شخص. کن واتانابه، جوزف گوردون لویت، ماریون کوتیار، الیوت پیج، تام هاردی، دیلیپ رائو، کیلین مورفی، تام برنگر و مایکل کین از گروه بازیگران فیلم هستند. به گفته نولان، او ۱۰ سال بر روی فیلم نامه فکر می کرده است.

مدتی پس از ساختن فیلم بی خوابی (۲۰۰۲)، نولان پیش نویس فیلم نامه ۸۰ صفحه ای درباره «سارقان رؤیا» را نوشت که در ژانر وحشت و با الهام از رؤیای شفاف بود. او طرحش را به برادران وارنر ارائه کرد. اما احساس کرد که برای ساخت این فیلم به تجربه بیشتری در کارگردانی احتیاج دارد. او این پروژه را موقتاً کنار گذاشت و بر روی فیلم های بتمن آغاز می کند (۲۰۰۵)، حیثیت (۲۰۰۶) و شوالیه تاریکی (۲۰۰۸) کار کرد. او شش ماه بر روی فیلم نامه فیلم کار کرد و برادران وارنر در فوریه ۲۰۰۹ آن را خرید. فیلم برداری سرآغاز ۱۹ ژوئن ۲۰۰۹ در توکیو آغاز شد و در ۲۲ نوامبر ۲۰۰۹ در کانادا به پایان رسید. فیلم برداری این فیلم در شش کشور چهار قاره انجام شد. هزینه تولید فیلم ۱۶۰ میلیون دلار بود که توسط وارنر برادرز و لجندری پیکچرز تأمین شد.



## ایستگاه طنز دانشجویی

امیر حسین مرتضائی

بالاخره بعد از مدت ها دانشگاه حضوری شد و من ترم اولی که تاحالا دانشگاه رو ندیدم باید می رفتم دانشگاه. بعد از ۳ ساعت نشستن تو اتوبوس-بادهن روزه رسیدم دانشگاه، آفتاب عین ابن ملجم مرادی می زد فرق سرم انگاری ارث باباشو خوردم.

می دونید یه تصویری از دانشگاه داشتم که با دیدن خود واقعی دانشگاه فهمیدم بهتره اصلا دیگه درباره هیچی هیچ وقت تصور نکنم. وارد خوابگاه شدم خیلی جای خوبی بود، چون قلب هارو به هم نزدیک می کرد البته انقدر کوچک بود که نه تنها قلب هارو بلکه کبد و کلیه سایر جوارح رو هم به هم نزدیک می کرد ولی خدا روشکر حمامش تمیز بود پورتو قال دان زاد دان میدادن.

اذان که گفت رفتم غذا خوری، یه کولر داشت که صدای جوجه کلاغ تازه به بلوغ رسیده می داد. یه چیز سرخ شده آوردن گذاشتن روی

میز، ترم بالایی ها بهش می گفتن کتلت از چند جهت بهش نگاه کردم؛ بین کتلت بودا ولی کتلت نبود یعنی بهش می گفتن کتلت ولی بیشتر شبیه.. (ولش کن). شب تو خوابگاه نقلی و با صفامون خوابیدیم. (می دونید که همه ما برای فرار از اینکه قبول کنیم-جامون کوچیکه می گیم کوچیکه ولی با صفاست انگار مثلا طرف تو پنت-هاوس سیصد متریش فقط گریه می کنه). صبح ساعت هشت اولین کلاس حضوری-ما بود، رفتیم داخل کلاس چشمم خورد به تربون استاد بچه های سم ساز روش نوشته بودن (جا استادی) تو کلاس هر موقع چشمم بهش می خورد از خنده قرمز می شدم ولی از ترس استاد نمی تونستم بخندم.

حضوری شدن یه بدی خیلی بزرگ داره، اینکه دیگه تو امتحان تنها خودتی و خودت یعنی یک یارمهربان دانا و خوش بیان که گوید سخن فراوان به اسم کتاب دیگه

کنارت نیست، البته مدیونید اگر فکر کنید من دانشجوی تنبلی هستم نه اصلا اینطور نیست، خدامی-دونه برای پیدا کردن جواب یه سوال چقدر کتاب رو ورق زدم. می دوند ترم پایینی بودن یا به زبون ترم بالایی ها ترمک بودن باعث می شه چند دفعه مضحکه خاص و عام بشی چون هنوز تو حال و هوای دبیرستانی. مثلا من خودم چند بار استاد رو آقا صدا زدم و بهش گفتم که بغل دستیم از تو جامدادیم مدام رو برداشت یکی پیدا نمیشه بگه آخه جامدادی می-برن دانشگاه، استاد رو آقا صدا میزن.

ولی خب با این تفاسیر دوران دانشگاه تا اینجا لذت بخش ترین دوره زندگی منه. صحبت کردن و خندیدن با دوستای هم-سن خودت تو خوابگاه کوچیک که همه مارو به هم نزدیک میکنه.. بحث با استاد سر یک موضوع و بحث و غذای دانشگاه بعد از یه درس و کلاس سخت.....همیناست که لذت بخشه.

## ما چه هستیم؟

صاف راه برو... نه اونطوری نه مگه عصا قورت دادی؟... خب چیکار کنم؟... نمیدونم فقط بالغانه رفتار کن ، شبیه بچه ها نباش.... بچه دیگه چیه؟ من دانشگاه فرهنگیان قبول شدم، از اون آزمون لعنتی بهترین رتبه رو کسب کردم و همه به من افتخار میکنن.... آفرین این درسته.

شاید اولین دیالوگ های ذهنی هرکدام از ما زمانی این بود؛ تلاش برای نشان دادن جایگاهی که موفق به کسب آن شده ایم، و بعد از کلی به به و چه چه از طرف شمسی خانوم همسایه که الحق و الانصاف دختر زیبایی دارد و فالو شدن

توسط تعدادی از اقوام نسبتا نزدیک ، وارد فضای جدیدی به نام دانشگاه میشویم و طوری رفتار میکنیم که انگار همین یک ساعت قبل از جنگ با قوای ناپلئون برگشتیم و با کمترین تلفات پیروز میدان بودیم.

البته این حس دوام چندانی ندارد؛ اگر دقیق تر بگوم با مواجه شدن با اولین غذای سلف که از بد روزگار نصف تن ماهی و تعدادی قاشق پلاستیکی میباشد، سریعا از عرش اعلا با تصور غذاهای رنگارنگ و تختی روان، به فرش آمده و احساس آورگان سوماتی را پیدا میکنیم که از سوء تغذیه رنج میبرند، مسئله زمانی حساس میشود که متوجه میشیم که آب سرد کن دانشجویها و گربه ها متاسفانه مشترک است، البته از حق نگذریم اشتراکات همیشه هم بد نیست و خوشبختانه سلف غذا خوری هم اشتراکات زیادی با پردیس های دیگر دارد، از جمله شیار ۳ سانتی بین ستون سلف و جداکننده های دوبخش که قابلیت های ارتباطی عمیقی رو بین دخترا و پسرا فراهم کرده. البته داستان بدینجا ختم نمیشود.

حدودا یک ماه بعد از آشنایی با رفتارهای بزرگ منشانه دانشجویها و بحث های علمی حول محور جناب احمد ذوقی و تحلیل های فرا علمی درمورد فعالیت های اسلحه سازی جومونگ و بررسی ریشه های تاریخی دلبستگی به یک تیم فوتبال توسط اساتید ، به جان خودمون میفتیم که آخه بشر، نون نداشتی آب نداشتی، دانشگاه فرهنگیان اومدنت چی بود، و همین ها زمینه سستی ها ، تبلی ها و افسردگی هارو فراهم میکند.

اما واقعا ما چه هستیم؟

(پدیده ماهی بزرگ در برکه کوچک) پدیده BFLPE

طبق این پدیده بیشتر دانشجوی های تازه وارد و مخصوصا افرادی که در مدرسه جزو نفرات برتر بودند در کشورهای مختلف دچار چنین عدم رضایت از خود ، زندگی و شرایط میشوند، یا به عبارت صحیح تر، میان دانشگاه

فرهنگیان و دانشگاه تهران و یا استنفورد کالیفرنیا تفاوت چندانی نیست.

در نگاه سطحی علت این مسئله کمبود امکانات و یا مختلط بودن و یا نبودن دانشگاه میباشد، هرچند این مسائل بی تاثیر نیست، اما مسئله اساسی اثر مقایسه اجتماعی است.

درواقع افراد پیش از ورود به دانشگاه، در مدرسه های کوچک درس میخواندند و فردی دارای هویت ارزشمند و با ویژگی های منحصر بفرد و شاخص بوده اند اما پس از ورود به دانشگاه بلافاصله مکانیسم های مقایسه ای ذهن روشن شده و خود را میان انبوهی از افراد شاخص و تاثیرگذار میابند، در اینجا مفهوم خود و احساس شادکامی و رضایت از محیط کاهش پیدا میکند، یعنی از ماهی بزرگ تبدیل به ماهی کوچکی در برکه میشوند.

به معنای دیگر مکانیسم های حسادت که کار آن سنجش و مقایسه و درجه بندی است اینجا شما را در طبقات پایین جامعه دانشگاه قرار میدهد و هرچه در این طبقه بندی فرد خود را در جایگاه پایین تر ببیند فرد احساس نارضایتی شدید تری از زندگی و درس خواهد داشت.

اما سوال اینجاست که

آیا انسان بالذات مقایسه گر و حسود است؟

به گفته دکتر آذرخش مکری، روانپزشک و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، انسان ها به صورت اتوماتیک خود را در مقام مقایسه قرار میدهند و این یک ویژگی ذاتی و درونی است {که شاید برای حفظ بقا طراحی شده باشد}.

سوزان فیسک با بررسی ۴۰۰۰ هزار دانش آموز ۱۵ ساله در ۲۶ کشور بدین نتیجه میرسد که ما موجودات متحرک مقایسه گر هستیم و پدیده ماهی بزرگ در حوض کوچک همواره صادق است.

به بررسی مقاله ای از توماس وایلر میپردازیم

توماس وایلر در مقاله ((دوستان به چه درد میخورند: استفاده از مقایسه اجتماعی برای کسب استاندارد های مرسوم)) در مورد پژوهش های خود توضیح میدهد: پس از انجام تست هایی برای ارزیابی ویژگی های فردی افراد از آنها خواستیم به ویژگی هایی چون شجاعت، حساست، پرکاری، هوش، توانمندی و امثال آن از ۱ تا ۱۰ به خود نمره بدهند سپس و با روانکاوی و بررسی ریشه افکارشان متوجه شدیم: افراد برای تخمین جایگاه خود به بررسی ویژگی های دوستان خود و نزدیکانشان میپردازند و با زنده کردن شبکه نزدیکان در ذهن و بررسی جایگاه آنها صفات خود را تخمین زده و خود را نسبت به آنها میسنجند.

پس زمانی که از افراد سوال میکنیم که تو چگونه فردی هستی؟ ویژگی های خود را به تنهایی

نمیسنجند، بلکه صفات خود را با شبکه نزدیک ترین دوستانشان مقایسه میکنند؛ پس ما انسان ها ناخودآگاه هر لحظه در حال سنجش جایگاه اجتماعی خود نسبت به دیگران هستیم و در صورتی که خود را در جایگاهی پایین تر ببینیم دچار آسیب میشویم و این مسئله به صورت اتوماتیک و ناخودآگاه اتفاق افتاده و ما را دچار حسادت میکند و این یعنی آنچه ما هستیم.

منابع:

وبینار های دکتر آذرخش مکری، روانپزشک و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

کتاب حسادت به بالادستی و تمسخر پایین دستی از سوزان فیسک

Thomas mussweiler(۲۰۰۳) What friends are for

Michael Kraus clarifying the role of social(۲۰۰۹) Signs of socioeconomic status

pascal huguet(۲۰۰۹) comparison in the big fish small pond effect

## ادامه تحصیل در دانشگاه فرهنگیان

محمد حبیبی

دوست عزیزم سلام

ادامه تحصیل یکی از مهم ترین و پرتکرارترین سوالاتی هست که ذهن دانشجومعلم ها را مشغول خود کرده است. خیلی خلاصه و جامع سعی شده است مطالب مربوط به ادامه تحصیل خدمت شما عزیزان تقدیم شود. برای ادامه تحصیل باید مراحل زیر را طی کنیم.

۱. هدف از ادامه تحصیل: باید دید هدف شما از ادامه تحصیل چیست؟ ارتقا حقوق؟ تغییر رشته؟ استاد دانشگاه شدن؟ هیئت علمی شدن؟ یا هرچیز دیگری. ابتدا شما باید هدف خود را مشخص کنید و در جهت آن گام بردارید. برای مثال اگر هدف شما تغییر رشته از ابتدایی به متوسطه است (که البته آسان هم نیست) باید رشته ای مثل ادبیات را بخوانید که در متوسطه به آن نیاز است.

۲. انتخاب رشته: یک تفاوت اساسی کارشناسی ارشد و کارشناسی در این است که در کارشناسی شما بعد از کنکور انتخاب رشته میکنید ولی در ارشد بعد از انتخاب رشته آزمون مختص به همان رشته را میدهید. برای مثال اگر شما تصمیم بگیرید در رشته روانشناسی عمومی ادامه تحصیل بدهید، باید درس های این رشته را برای آزمون بخوانید و دیگر لازم نیست درس های مربوط به مدیریت آموزشی و روش تدریس و... را بخوانید. دقت کنید که اداره به رشته های مرتبط راحت تر اجازه ادامه تحصیل میدهد. همچنین افزایش حقوق فقط بر رشته های مرتبط اعمال میشود. نکته آخر این که شما با ادامه تحصیل دو سال عمر خود را از دست میدهید و تعهد پنج ساله را متعهد میشوید پس حتما با علم و آگاهی انتخاب رشته کنید که وقت و هزینه خود را از دست ندهید.

۳. انتخاب دانشگاه: در گام سوم شما باید نوع دانشگاه خود را انتخاب کنید (سراسری/پیام-نور/آزاد و...). مسلما بهترین دانشگاه ها از نظر راحتی دانشگاه های پیام نور هستند که با زمان تدریس ماهم تداخلی نخواهند داشت. از طرفی دانشگاه های روزانه امکانات بالایی دارند ولی برای قبولی در آن ها باید به طور جدی درس بخوانید. اداره های محل خدمت هم با دانشگاه آزاد و پیام-نور راحت تر کنار می-آیند. برای ادامه تحصیل در خود دانشگاه فرهنگیان هم باید ۳ سال سابقه تدریس داشته باشید؛ یعنی سه سال پس از فارغ التحصیل شدن از کارشناسی.

۴. شروع مطالعه: پس از اینکه رشته و دانشگاه مدنظر را انتخاب کردید (برای مثال، تکنولوژی آموزشی علامه یا ادبیات تهران یا روانشناسی بهشتی یا مشاوره پیام-نور قزوین) حالا باید تلاش خود را برای رسیدن به آن رشته و دانشگاه شروع کنید. برای مثال اگر بنده رشته ادبیات دانشگاه بهشتی را مدنظر داشته باشم، متوجه خواهم شد که این رشته و دانشگاه رتبه زیر ۲۰ میخواهد و خب طبیعتا باید برای همین رتبه و به همان تناسب تلاش کنم.

۵. ثبت نام در آزمون ارشد: گام پنجم ثبت نام در آزمون ارشد و دریافت کارت ورود به جلسه است که تاریخ دقیق آن هر ساله توسط سازمان سنجش اعلام میشود.

۶. شرکت در آزمون و قبولی

۷. اخذ موافقت اداره و شروع تحصیل ارشد: خان هفتم هم کسب رضایت اداره و دادن تعهد ۵ ساله برای ادامه تحصیل است. پس از طی تمام این مراحل میتوانید خود را دانشجوی کارشناسی ارشد بدانید.

موفق باشید

**متن (۱)**

روز اول دانشگاه ساعت ۷:۳۰ جلوی ساختمان آموزش منتظر بودیم بگویند کجا بروید، یک کلاس مشخص کردند و دوره چهار ساله دانشگاه ما با نشستن روی صندلی شروع شد. ترم اول اساتیدی داشتیم که واقعا نام و یادشان همیشه در ذهنمان خواهد ماند چه خوب و چه بد.

یکی از اساتید ما آقای دکتر موسوی بود، مدرس مبانی تربیت بدنی شیوه تدریس و بر خورد ایشان بسیار جالب و تعجب بر انگیز بود، در کلاسی که همه با هم حرف میزدند اصال تمرکزش را از دست نمی داد و حضور و غیاب را انجام میداد. برای اینکه ما آماده شویم برای درس ورزش ۱ که ترم بعد داشتیم حسابی از خجالت ما درآمد با خنده و شوخی و گاهی عتاب آن هم فقط در جلسات اول از یک سری دانشجویی که یک سال تمام فقط خورده بودند و خوانده بودند افرادی ساخت که ۲۰ دقیقه مداوم می دویدیم و من هنوز هم متحیرم که چه طور این کار را کرد.

استاد موسوی فقط به همان درس دادن اکتفا نمی کرد چون خودش معلم بود و دستگاه آموزش و پرورش را میشناخت هر جلسه سعی می کرد نکاتی در مورد این دستگاه عریض و طویل به ما بگوید که واقعا به درد آینده مان میخورد، که این ویژگی را بنده به جز ایشان و دو استاد دیگر در هیچ استادی ندیدم.

**متن (۲)**

۲- دوم اسفند ماه سال ۱۳۹۸ بود که اخبار اعلام کرد کرونا وارد ایران شده و فردای آن روز رئیس دانشگاه تصمیم به تعطیلی دو روزه دانشگاه گرفت که تب بیماری بخوابد و ما ندانستیم که دو سال از عمر دانشجویی مان بنا است با این ویروس ملعون تباه شود.

درس آموزش ریاضی که با یکی از اساتید بزرگوار داشتیم و بنا ندارم در مورد استاد این درس بنویسم بلکه در مورد خود درس

می نویسم، درسی که باید اوج تکاپوی دانشجو باشد و همه سعی در بهترین بودن در تدریس خودشان باشند دقیقا مقارن شد با کرونا، ویروسی که ضربه مهلکی به نظام آموزشی در ایران وارد کرد.

درس آموزش ریاضی ما با اینکه باید واحد های بیشتری داشته باشد تا بتوان برداشت بهتری از این درس داشت، سرفصل های خوبی داشت سرفصل هایی به زیبایی گچ بری های کاخ سعد آباد اما مگر می شود روی ساختمانی که نیست گچ بری کرد؟ قبل تر گفته بودم که مبانی آموزش ریاضی را چگونه گذرانندیم حال تصور کنید درس با این درجه از اهمیت با آن وضعیت طی شده بود حال هم که ذره ای امید به آموزش داشتیم آن هم با مجازی رسما فاتحه اش خوانده شد.

این دو درس مبانی و آموزش ریاضی که ظاهرا از سال ۹۸ شکل گذراندن آنها دست خوش تغییراتی شد جزو کلیدی ترین واحد هایی هستند که یک دانشجو معلم به عمر تحصیلی خود می بیند. اما این دروس با کج سلیقگی و تصمیم های بعضا غلطی که گرفته شده است به جای اینکه تسهیل کننده فرآیند تدریس برای زمان مدرسه باشند با سرفصل های اشتباه و تدریس سلیقه ای برخی اساتید تبدیل شده اند به واحدی تقریبا کم خاصیت به طوری که دانشجویان مجبور می شوند برای تدریس درس ریاضی در پایه ی ابتدایی متوسل به کلیپ و مشورت از همکارانشان بشوند در حالی که این موضوع باید در دانشگاه فرهنگیان حل شده باشد اما متاسفانه این گونه نیست.

دوران مجازی پر بود از تجربه، تجربه هایی از این جنس که اگر استاد درس

دادن را بلد باشد، می تواند جوری از همان تدریسش سوال طرح کند که تقلب کردن را امری غیر ممکن بکند که البته این موضوع را نباید با عقده های برخی اساتید بی سواد اشتباه گرفت که به خاطر طراحی بد سوالاتشان و عدم تسلط کافی به موضوع درس با کم کردن زمان پاسخ دهی به سوالات سعی می کردند از تقلب کردن دانشجویان جلوگیری کنند.

تجربه دیگری که در مجازی کسب شد این بود که تدریس با حضور دانش آموز بی نهایت متفاوت است با عدم حضورش. اتصال انگار همین که استاد و دانشجو در کنار هم قرار بگیرند خودش نوعی یادگیری را شکل می دهد ولی در مجازی بحث آموزش با آن همه گستردگی اش خالصه شده بود در بحث تدریس و چه مهارت هایی که می شد کسب کرد و از دست رفت.

**متن (۳)**

۳- اولین تجربه شیرین معلم بودن تجربه خیلی خوبی برایم رقم خورد و شاید هم برای یکسری از دانشجویان دیگری که در دوره جهاد تربیتی شرکت کرده بودند. تجربه ای که برای اولین بار با آن روبه رو می شدم، باید در یکسری از مدارس حومه شهر که لیست آنها را از قبل به ما داده بودند حضور می یافتیم و به دانش آموزانی که به هر دلیل از تحصیل باز مانده بودند یا گوشی موبایل نداشتند که به شکل مجازی بتوانند درس بخوانند، یا فرزند طلاق بودن یا یکی از والدین آنها به مواد مخدر اعتیاد داشت خلاصه به هر دلیلی نتوانسته بودند در ارزشیابی پایان سال موفق شوند تدریس می کردیم.

من و یکی از دوستانم مدرسه ای در

شهر اقبالیه را انتخاب کردیم و باید دو روز در هفته به آنجا می رفتیم (روزهای یکشنبه و چهارشنبه) یک کلاس مختص خود داشتیم با تعدادی دانش آموز که معلمشان بودیم، باید نزدیک دو ماه به آن ها درس می دادیم و در انتها هم ارزشیابی از آن ها را خودمان انجام می دادیم. بعد از سه سال درس خواندن و آموختن در دانشگاه حال یک معلم مستقل بودیم و باید آموخته های خود را در این چند سال محک می زدیم.

آن روزها دائم در حال دیدن فیلم های آموزشی ریاضی و فارسی بودم تا بتوانم تدریس خوبی برای دانش آموزان داشته باشم. حضورم در کلاس درس مرایاد پشت نیمکت نشینی های دوران ابتدایی خودم می انداخت، تجربه ای که من را بیشتر به حرفه ام علاقه مند کرد و باعث تلنگری در من شد که بیشتر زحمت بکشم و مطالعه کنم، بیشتر به آینده فکر کنم و این حس را در من به وجود آورد که من واقعا در آینده معلم می شوم و کم کاری های من باعث ظلم بزرگی به این دانش آموزان می شود.

این دوره ای که در آن شرکت کرده بودم آنقدر برایم خوب بود که هر شب بهترین لباس ها و کفش هایم و بهترین ظاهری که میتوانستم داشته باشم را انتخاب می کردم و هر روز انتظار اون دو روز را میکشیدم. دوستان کوچکی پیدا کرده بودم که بسیار شیرین و باوفا و با معرفت بودند. اکنون بعد از گذشت تقریباً نه ماه از آن روز نام و چهره تک تک اون چهارده دانش آموزم را که جزء اولین دانش آموزانم بودند را به خاطر دارم.

در این جلسات فهمیدم که میتوانم معلم خوبی باشم و این را ارتباطی که با دانش آموزان گرفته بودم به من نشان می داد و اما این را هم فهمیدم که برای یک معلم حرفه ای شدن راه

زیادی در پیش دارم و هنوز در بسیاری از زمینه ها معلومات کافی ندارم و باید روز به روز بر دانش معلمی خودم و چگونگی انتقال مباحث به دانش آموزان بی افزایم.

#### متن ۴)

۴- اول مهر مملو از خاطره های خاص اولین های زندگی است. مثل خاطره اولین روز مدرسه که در ذهن همه مان باقی مانده و خواهد ماند. لوازم التحریری که بوی نویی می دهد و کیفی که منتظری تا روز موعود فرا برسد و همه وسایلت را در آن قرار بدی، کفش های نو و لباس های یک شکل مدرسه و استرسی که در دل داری و نمیدانی در دل مادر و پدرت چه ذوقی است از بزرگ شدن، از مرد شدن، حالا دوران جدیدی در انتظار من است.

ولی این بار فرق دارد! از ذوق کیف و لوازم التحریر خبری نیست. حس بزرگ شدن داری و نمیدانی که اگر مثل دوران مدرسه ات لوازم التحریر، جامدادی و دفتر مشق بخری و اکنش اطرافیانست چگونه خواهد بود.

در ذهنم پراز سوال بود، سوالاتی که ذهن مرا به خود مشغول کرده بود، سوالاتی در مورد دانشگاه فرهنگیان و تفاوت آن با سایر دانشگاه ها، انتخاب واحد چیه؟ چجوری هستش؟ چه دروسی را باید طی یک سال بگذرونیم آیا سخت اند آسان اند؟ اساتید از چه سطحی برخوردارند سخت گیر هستند یا نه؟ با این سوالات وارد دانشگاه شدم.

طبیعتاً تمام دانشجویان فرهنگیان در ترم های اولیه انتظار فضایی کاملاً دانشگاهی را داشتند و توقع داشتند که به سبب عنوان دانشجویی که بدان خوانده می شدند با آن ها رفتار گردد من نیز این انتظارات را از فضایی که در آن قرار گرفته بودم داشتم برای مثال توقع داشتم به عنوان دانشجو

بتوانم آزادانه به انتخاب واحد و انتخاب اساتید بپردازم اما با شیوه ای مخالف آن، مواجه شدیم به طوری که در ترم یک انتخاب واحد را آموزش دانشگاه انجام داد و از ترم های بعد هم ما فقط انتخاب های دانشگاه را در سامانه تایید می کردیم.

پس از آنکه وارد دانشگاه فرهنگیان شدم واحدهایی که میخواندیم، اکثر آروانشناسی و دروس معارف و روشهای تدریس بود. همواره یکی از دغدغه های ذهنی من این بود که چگونه میتوانم با بهره گیری از نظرات اساتید و مطالعه کتب مختلف، انتقال صحیح محتوا به دانش آموزانم را بیاموزم و یادگیری را برای آنها لذت بخش کرده و زمینه یادگیری را برای آنها فراهم کنم.

تا قبل از ورود به دانشگاه فرهنگیان، فکر میکردم که معلم اگر تنها به محتوای کتاب اشراف داشته باشد، میتواند بهترین تدریس را رقم زند. اما از روانشناسی یادگیری و روانشناسی تربیتی آموختم که تنها اشراف بر محتوای کتاب کافی نیست، بلکه یک معلم به روش تدریس و مهارتهای مدیریت کارآمد کلاس درس نیازمند است.

در روزهای نخست ورود به دانشگاه فرهنگیان، شاهد اعتراضات فراوانی از سوی دانشجویان به وضعیت رفاهی از جمله غذا و خوابگاه و کسر حقوق بودم. نیمی از هفته را در دانشگاه درس میخواندیم و بقیه روز ها هیچ کلاسی نداشتیم اما همچنان ۲۵ درصد از حقوق ترددی ها و ۴۵ درصد از حقوق خوابگاهی ها کسر میشد که به لطف کرونا این کسری به ۲۰ درصد رسید ولی حتی در تابستان هم از حقوقمان

کسر می کردند حتی در ایام تعطیلات عید و تعطیلات مابین ترم ها، کسر حقوق همچنان ادامه می یافت. دانشجویانی که از خوابگاه استفاده می کردند هم از وضعیت خوابگاهها زیاد راضی نبودند. از صف های طولانی سلف و وضعیت غذاها که دیگر برایتان نگویم باید دقایق زیادی در صف انتظار می کشیدیم برای گرفتن ناهار، تا ناهار را می خوردیم بدون هیچ استراحتی دوباره به کلاس درس برمی گشتیم و چرت زنان به صحبت های ارزشمند اساتید گوش می دادیم. هر روز دغدغه رزرو غذا و همراه داشتن ظرف غذا را داشتیم. برای تحصیل اون هم تحصیل برای معلم شدن نیاز به آرامش روحی و روانی داشتیم که خدا روشکر با این وضعیتی که برایتان شرح دادم ما از آن کاملاً بهره مند بودیم.

من به آینده دانشگاه فرهنگیان خوشبین هستم و مطمئنم که چند سال آینده، دانشگاه فرهنگیان امکانات و شرایط خوبی را برای دانشجو معلمان فراهم خواهد کرد و به یک دانشگاه تراز تبدیل خواهد شد. در کنار محتوای روانشناسی و تربیتی، دروس معارف به مراتب در هر ترم تکرار می گشت. عده کثیری از دوستان به سبب تکراری بودن محتوای دروس معارف و همپوشانی محتوای این کتابها با یکدیگر، گلایه می کردند.

سخن اصلی دوستان این بود که محتوای ارائه شده در دوره تربیت معلم دانشگاه فرهنگیان، اکثراً حالت نظری داشته و کاربردی و عملی نیستند. من خود با حذف دروس معارف موافق نیستم زیرا یک معلم در سیستم تعلیم و تربیت ایران اسلامی، باید به گونهای تربیت شود که بتواند دانشآموزان را بر اساس جهانبینی اسلامی تربیت نماید و این امر هم مستلزم ارزشی بار آمدن معلم است.

یک معلم برای تربیت شهروندانی مطلوب، باید خود به عقاید دینی و ارزشی پایبند باشد. اما راهکار چه هست از نظر من جمع بندی محتوای معارف، در قالب چند کتاب و متناسب با حرفه معلمی، میتواند بسیار مفید باشد. در سرفصل برخی از این دروس، بررسی کتب ابتدایی وجود داشت اما هیچوقت به جز یکی دو مورد، ندیدم استادی در کلاس یک کتاب درس ابتدایی را بررسی کند تا با ساختار این کتابها آشنا شویم. یکی از این چند اساتیدی که به بررسی کتابها پرداختند خانم دکتر جمالی استاد واحد آموزش علوم و آقای دکتر حاجی محمدی استاد واحد آموزش فارسی ۱ بودند حتی خانم دکتر جمالی از ما می خواستند که دست سازه های موجود در کتاب را که بعد ها ما هم به عنوان معلم انتظار داریم دانش آموزان بسازند درست می کردیم و به کلاس می بردیم. از این دو استاد بزرگوار چه از نظر اخلاق و چه از نظر حرفه ای بودن در کارشان هر چه بگویم کم گفته ام درس های بسیاری از این دو عزیز آموختم.

استاد دیگری که جا دارد از شان یاد کنم خانم دکتر چگینی هستند که توفیق شاگردی ایشان را در ترم های یک و دو برای دو درس جامعه شناسی تربیتی و نظام تربیتی اسلامی را داشتم. از نظر شخصیت و اخلاق همه چی تمام بودند و از نظر سواد علمی هم به نظر من استاد تراز اول دانشگاه بودند. این طور برایتان بگویم که وقتی در کلاس ایشان حاضر می شدم برای مطالعه، انجام فعالیت پژوهشی و تحقیقی و دیدن مستند و فیلم های تربیتی تشنه می شدم. تمامی جلسات درسی را در کارگاه می گذراندیم بدون اینکه حتی یک جلسه را در کلاس برگزار کنیم. متأسفانه بعد از همون دو ترم از دانشگاه ما رفتند و من خیلی علاقه مندم که در آینده در مقطع ارشد وقتی که وارد دانشگاه جدیدی می شوم نام ایشان را جزء اساتیدم بینم.

آیا میدونستید هر ۲۰ ساعت یک زوج از هم جدا میشوند و طلاق میگیرند پس وضعیت عشق در کشورمون اصلا خوب نیست!

به طرز شگفت انگیزی عشق هم باعث حال خوب و هم حال بد میشود اما متأسفانه ما معنی صحیحی از عشق را نمیدونیم!

پس هدف اصلی فهمیدن معنی صحیح عشق است!

در اصل تولد آغاز تنهایی هر انسانی است. ما متولد میشویم و تلاش میکنیم که از طریق ارتباط با دیگران بر این تنهایی غلبه کنیم... و در نهایت روزی کسی را میبینیم و عاشق میشویم که روانشناسان به آن شخص دیگری شگفت انگیز میگویند

ما عاشق میشویم و هرگونه عشقی پیروزی امید بر دانش شخصی است!

ما عاشق میشویم و دوست نداریم چیزهایی که در خودمان وجود دارند را در آن شخص ببینیم مثل ضعف ناراستی کمبود اعتماد ب نفس و....

ما نیاز داریم صداقت و راستی را در چهره شخصی ببینیم که آن را در چهره اشخاص دیگر نمی دیدیم پس هر نوع عشقی پیروزی امید بر دانش شخصی است!

و در اصل ما قلب هایمان را به خاطر این موضوع بهم نزدیک میکنیم!

اما من میخواهم ۴ حقیقت تلخ را در این باره بگویم:

۱- عشق همیشه سازگاری ب وجود نمی آورد! اینکه عاشق میشویم لزوماً ب این معنا نیست که در کنار او میتوانیم زندگی خوبی داشته باشیم. قلب و مغز هر دو کنار هم باعث خوشحالی میشود!

۲- عشق نمیتواند مشکلات بنیادی ما را حل کند و این وعده تکامل با عشق فقط یک افسانه است!

۳- عشق پیدا شدنی نیست بلکه ساخته شدنی! عشق بیشتر یک اقدام است تا یک احساس!

۴- تنهایی یک چیز فطریه! این ایده که میگویند با عشق تنهایی ها برطرف میشود و تو میتوانی کاملاً درک شوی اشتباه است این مشکل حتی در بهترین رابطه های ممکن هم دیده میشود!

احمد شاملو این وضع را ب خوبی توصیف میکند: کوه ها با همد و تنهائید همچون ما باهمان تنهائیان!

در واقع جهان ما بسیار فقیر است در ارتباط با توصیف عشق! این فقر حتی در فیلم ها و داستان های عاشقانه کاملاً محسوس است!

اکثر آدم ها فکر میکنند در یک رابطه باید همیشه آن احساس اولیه و ضربان قلب و تازگی وجود داشته باشه و حتی گاهی اوقات بعضی انسان ها دچار یاس و شکست میشوند چون فکر میکنند که در انتخاب دیگری شگفت انگیز خودشان اشتباه کردند و این دقیقاً جایی است که بعضی انسان ها ب دنبال دیگری شگفت انگیز دیگری میروند در حالی که نمیدانند بعد از گذشت چند ماه که آن احساس اولیه از بین رفت رابطه عمیقی شکل میگیرد که درست است مثل قبل تازگی مشاهده نمیشود اما ب مراتب ارزش بیشتری خواهد داشت و آن ها به خاطر آن تازگی و عشق رمانتیک یک رابطه عمیق را از دست میدهند! و همه این ها به خاطر این برداشت اشتباه از عشق است!

در کتاب شازده کوچولو هم به این موضوع اشاره شده که: ارزش گل تو عمریه که به پاش صرف کردی!

و شاید که انتظار ما از عشق و یک رابطه باید تغییر کنه!

در واقع همه ما معمولی هستیم حتی عشقی که داریم هم معمولی هست عشق یک چیز معمولی اما شگفت انگیز هست!

هیچ کس رابطه های مارو بیمه نمیکنه و خودمون باید دست به کار بشیم و باید بدونیم که همه چیز به خودمون بستگی داره

به قول فروغ فرخزاد از آینه بپرس نام نجات دهنده ات را!



## «نقاب خنده»

گریه ها پنهان شده پشت نقاب خنده ام  
شاد می بینی مرا اما ز غم آکنده ام

بیخود این فنجان خالی را نگرد ای فالگیر!  
نیست جز تلخی طعم زهر در آینده ام

دل ، فریتم داد با آن وعده های آبکی  
با طناب کهنه اش خود را به چاه افکنده ام

«مرگ» تعبیر خوش کابوس تلخ زندگی است  
با همین امید هر روز از جهان دل کنده ام

شعر من تنها سلاح مانده در چنگ من است  
با غمت می جنگم اما عاقبت بازنده ام...

محمد مهدی نورالهی

۱۴۰۰ / ۱۱ / ۲۴

